

## جلوه‌ای از حاکمیت قانون‌گرا در احادیث سیره رسول الله

دکتر محمد هادی مفتاح  
استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

### چکیده:

قانون‌گرایی رسول اکرم (ص) از اموری است که در سیره آن بنیانگذار تئوری حکومت اسلامی، به روشنی جلوه گر است. روایت مشهوری از طرق خاصه و عامه نقل شده که اشاره به واقعه‌ای ناموسی در زمان حکومت آن حضرت در مدینه النبیه دارد و رسول‌الله در آن واقعه، ضمن ممانعت از انتقام‌گیری فردی، بر التزام شهروندان جامعه اسلامی نسبت به رعایت قوانین تأکید ورزیده‌اند. فقیهان با قرار دادن این روایت در کنار دو دسته روایت دیگر که آن‌ها را بر معنایی جز این حمل کرده‌اند، به نظری رسیده‌اند که زیبایی قانون‌محوری حکومت نبوی را بی‌فروغ نموده است. در این مقاله، با مناقشه در این نحوه جمع حدیثی، شیوه‌ای در جمع این روایت پیشنهاد شده که روح قانون‌گرایی سیره رسول‌الله روشن سازد.

### کلیدواژه‌ها:

سیره پیامبر، جمع احادیث، قانون‌گرایی، حد زنا، قصاص، فقه سیاسی.

آنچه در سیره سیاسی پیامبر اعظم به نحو چشمگیری مشاهده می‌شود، همانا تأکید فراوان ایشان بر قانون‌مداری و ضابطه‌محوری است. هیچ‌یک از تصمیمات حکومتی آن رسول اعظم خداوند، بر پایه روابط خارج از قانون اعلام شده اتخاذ نشده است. شاید یکی از زیباترین مظاهر قانون‌مداری حاکمیت آن حضرت، بیانیه و پیمان‌نامه‌ای باشد که از سوی ایشان در ابتدای تشکیل حکومت اسلامی در شهر مدینه، به منزله قانون اساسی دولت شهر اسلامی منتشر گشت. (ابن هشام، بی تا، ج 2، ص 148-149) پیامبر اکرم (ص) در این بیانیه محکم، تکلیف شیوه همزیستی مهاجران با انصار، و نیز مسلمانان با یهودیان در شهر مدینه مشخص می‌شود. در این پیمان‌نامه، آنچه لازمه سامان بخشیدن به دولتی که عهده‌دار اداره سرزمینی با ساکنانی از قومیت‌های مختلف، علایق گوناگون و ادیان متفاوت است، در نظر گرفته شده است، و به مثابه قانونی است که حقوق اساسی اقشار جامعه را در بر دارد و نبوغ فکری رهبر عالی‌قدر اسلام در تشکیل امت واحد و تنظیم امور مردمی مختلف‌العقیده را به اثبات می‌رساند. این پیمان‌نامه به همراه سایر موارد، به روشنی اثباتگر سیره قانون‌گرایی رسول‌الله است که طبعاً در تمامی احکام حکومت اسلامی تا انتهای زمان جلوه‌گر خواهد بود.<sup>1</sup>

از درخشان‌ترین گزارش‌هایی که از سوی پیشوایان معصوم شیعه ارائه گردیده و قانون‌مداری رسول‌گرامی اسلام را اثبات می‌کند، روایتی است که در ضمن روایات مورد استدلال در یک حکم فقهی به چشم می‌خورد، لکن حکم برآمده از مجموع این روایات، با این روح قانون‌مدار سازگار نیست.

کتاب *شرایع الاسلام تألیف محقق حلّی*، از کتب محوری در فقه شیعه می‌باشد، تا آنجا که علاوه بر شروح فراوانی که در طول تاریخ از سوی اعظام فقیهان بر این کتاب نگاشته شده، بسیاری از تعابیر کتب فقهی دیگر نیز به روشنی تحت تأثیر عبارات آن است. محقق حلّی، در بیان حکمی از احکام «حدود» می‌فرماید: «چنانچه شوهر، مردی اجنبی را در حال زنا با همسر خود بیابد، می‌تواند هر دوی آنها را به قتل برساند بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد. البته اگر نتواند شاهدانی بر ادعای خود بیاورد، مستحق قصاص خواهد بود.» (حلّی، 1408ق، ج 4، ص 145) این فتوا که در کتاب *شرایع* به عنوان *لواحق* «حدودی» که مشتمل بر قتل، سنگسار، شلاق و... است ذکر شده، پس از محقق، در میان فقیهان امامیه از شهرت فراوانی یافته، تا حدّی که سایر فقه‌های شیعه، عین عبارات محقق را در کتب خویش تکرار کرده‌اند.

1. برای آشنایی بیشتر، ر.ک: نوری، محمد موسی، *قانون‌مداری در سیره نبوی*، مجله معرفت، شماره 86، بهمن 1383.

شهید ثانی در رسائل خود پس از ذکر این حکم، نه تنها جواز قتل زانی و همسر را منحصر به هنگام ارتکاب جرم ندانسته و آن را در زمان‌های بعد نیز مجاز می‌شمارد، بلکه حتی محصن بودن را شرطی برای قتل زانی نمی‌شمارد. (1421ق، ج 2، ص 1259) همچنان که در شرح لمعه نیز ضمن ادعای عدم الخلاف نسبت به این حکم، آن را مطلق شمرده، تفاوتی میان همسر دائم و موقت، و میان همسر مدخوله و غیر مدخوله، و میان همسر آزاد و کنیز قائل نمی‌شود. (شهید ثانی، 1410ق، ج 9، ص 121)

امام خمینی نیز ضمن ذکر اصل این حکم در تحریر الوسیله، قتل همسر را مشروط به همراهی و همکاری او با زانی می‌داند. (بی تا، ج 1، ص 491) و تقریباً در تمامی کتب فقهی مبسوط دیگر نیز همین حکم در همین محدوده‌های ذکر شده، معتبر شمرده شده است.

مطابق این حکم، چنین فردی می‌تواند بدون مراجعه به محکمه، خود به احقاق حق بپردازد، و تنها اگر این عمل او مورد شکایت در دادگاه قرار گرفت و پای قصاص در میان آمد، آن‌گاه ملزم می‌گردد که شاهدانی اقامه کند. این حکم فقهی، به وضوح با روح قانون‌گرایی که در سیره رسول‌الله به درستی جلوه‌گر است، ناسازگار می‌نماید، و می‌تواند مجوزی برای هرج و مرج اجتماعی دانسته شود، و دیگر وجود دستگاهی عریض و طویل برای تأمین امنیت اجتماعی در کنار تضمین عدل و داد، وجهی نخواهد داشت.

کتاب جواهر الکلام را که شرح مبسوطی بر شرایع الاسلام محقق حلی است، به حق می‌توان دایرة المعارف فقه شیعه نامید. شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر، حکم فقهی مورد بحث را مبتنی بر چهار روایت می‌داند، و معتقد است که محقق حلی در جمع میان این چهار، چنین فتوایی را صادر کرده است. (نجفی، بی تا، ج 41، ص 368) برای داوری میان این حکم فقهی با سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) که رفتار قانونمند ایشان در آن بروز ویژه دارد، لازم است این روایات را با دقت بیشتر مورد نظاره قرار دهیم:

الف. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ فِي رَجُلٍ أَرَادَ امْرَأَةً عَلَى نَفْسِهَا حَرَاماً فَرَمْتَهُ بِحَجَرٍ فَأَصَابَ مِنْهُ مَقْتَلًا، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ فِيمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ قُدِّمَتْ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ أَهْدَرَ دَمَهُ.» (کلینی، 1365ش، ج 7، ص 291/ شیخ صدوق، 1413ق، ج 4، ص 103)

عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق (ع) راجع به مردی که از زنی اجنبی درخواست عمل نامشروع کرده بود و زن وی را با سنگی هدف قرار داده و آن سنگ او را کشته بود، شنیدم که فرمود: "بر آن زن میان او و خدایش عز و جل چیزی نیست، و اگر به داوری نزد حاکم عادل ببردش، خون آن مرد را هدر داند."» (غفاری، 1367، ج 5، ص 562-563)

ب. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) فِي رَجُلٍ دَخَلَ دَارَ آخَرَ لِلتَّلْصُصِ أَوْ لِلْفُجُورِ فَقَتَلَهُ صَاحِبُ الدَّارِ أَوْ قُتِلَ بِهِ أَم لَأ، فَقَالَ: اغْلَمَ أَنْ مَنْ دَخَلَ دَارَ غَيْرِهِ فَقَدْ أَهْدَرَ دَمَهُ وَ لَأ يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ.» (شیخ طوسی، 1365، ج 10، ص 209)

فتح بن یزید جرجانی، درباره مردی که برای دزدی یا فجور به خانه کسی وارد شود و صاحب خانه او را به قتل برساند، و اینکه آیا قاتل به جرم این قتل قصاص می شود یا نه، از امام ابوالحسن نقل می کند که فرمود: «هرکس داخل خانه دیگری شود خونس مباح است، و عقوبتی متوجه صاحب خانه (در این قتل) نیست.»

ج. «عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ الْخُصَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنَّ ابْنَ أَبِي الْجَسْرَيْنِ وَجَدَ رَجُلًا مَعَ امْرَأَتِهِ فَقَتَلَهُ وَ قَدْ أَشْكَلَ عَلَيَّ الْقَضَاءُ فَسَلُّ لِي عَلِيًّا عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ: أَبُو مُوسَى فَلَقِيتُ عَلِيًّا قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ وَ اللَّهُ مَا هَذَا فِي هَذِهِ الْبِلَادِ يَعْنِي الْكُوفَةَ وَ لَأ هَذَا بِخَضْرَتِي فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ كَ هَذَا، قُلْتُ: كَتَبَ إِلَيَّ مُعَاوِيَةُ أَنَّ ابْنَ أَبِي الْجَسْرَيْنِ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا فَقَتَلَهُ وَ قَدْ أَشْكَلَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ فِيهِ فَرَأَيْكَ فِي هَذَا، فَقَالَ: أَنَا أَبُو الْحَسَنِ إِنْ جَاءَ بِأَرْبَعَةٍ يَشْهَدُونَ عَلَيَّ مَا شَهِدَ وَ إِلَّا دُفِعَ بِرَمْتِهِ.» (همان، ج 10، ص 314)

یحیی بن سعید [از سعید] بن مسیب روایت کرده است که معاویة بن ابی سفیان به ابوموسی اشعری نوشت: «همانا شخصی به نام ابن ابی الجسرین، مردی را بر روی همسر خود دیده و او را کشته است و حکم آن برای قاضیان شام مشکل شده، تو از علی حکم آن را سؤال کن و برای من بنویس. ابوموسی از امیر مؤمنان (ع) پرسید، آن حضرت فرمود: به خدا سوگند این امر در این بلاد- یعنی کوفه و اطراف آن (عراق)- نبوده است و در بودن من چنین کاری ممکن نیست، پس بگو از کجا این مسئله را از تو خواسته اند، ابوموسی گفت: معاویة چنین به من نوشته است که مردی بنام ابن ابی الجسرین بر روی همسر خویش مردی را یافته و در دم او را کشته است، و بر قاضیان حکم آن مشکل شده است، شما بفرمایید حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: من که ابو

الحسن هستم نظرم این است که باید قاتل چهار شاهد بیاورد که آن‌ها چنین امری را مشاهده کرده‌اند، و الا او را باید تحویل اولیای مقتول دهند.» (غفاری، 1367 ش، ج 5، ص 572-573)

۵. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ...إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَانَ فِيهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، فَقَالُوا: يَا سَعْدُ مَا تَقُولُ لَوْ ذَهَبْتَ إِلَى مَنْزِلِكَ فَوَجَدْتَ فِيهِ رَجُلًا عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ مَا كُنْتَ صَانِعًا بِهِ قَالَ فَقَالَ سَعْدٌ كُنْتُ وَاللَّهِ أَضْرِبُ رَقَبَتَهُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُمْ فِي هَذَا الْكَلَامِ فَقَالَ: يَا سَعْدُ مَنْ هَذَا الَّذِي قُلْتَ أَضْرِبُ غَنَقَهُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي قَالُوا وَ مَا قَالَ سَعْدٌ قَالَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عِنْدَ ذَلِكَ يَا سَعْدُ فَأَيُّ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِي وَ عِلْمِ اللَّهِ فِيهِ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِي وَاللَّهِ يَا سَعْدُ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِكَ وَ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى حُدُودَ اللَّهِ حَدًّا وَ جَعَلَ مَا دُونَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ مَسْتُورًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ.» (كلینی، 1365 ق، ج 7، ص 375)

[ابی مخلد از امام صادق نقل کرده که] فرمود: «...گروهی [از اصحاب رسول خدا] به سعد بن عباده گفتند: اگر کسی را روی شکم زنت دیدی چه می‌کنی؟ گفت: به خداوند سوگند گردنش را با شمشیر می‌زنم. رسول اکرم به سعد گفت: این شخص که با شمشیر گردن او را می‌زنی، کیست؟ سعد جریان را تعریف کرد، آن‌گاه رسول خدا فرمود: پس شهود چهارگانه چه می‌شوند که خداوند در قرآن مجید فرموده است. سعد گفت: یا رسول الله من با چشم خود آن را دیدم و خداوند هم می‌داند که او مرتکب فساد شده است. رسول خدا فرمود: ای سعد بعد از اینکه با چشم خود دیدی، خدا هم می‌داند، اما برای هر چیز حدی و حدودی هست که خداوند معین فرموده آنچه دور از چشم چهار شاهد انجام بگیرد، نشر آن درست نیست.» (عطاردی، 1374 ش، ص 143)

### ارزیابی اسناد احادیث

روایت اول، دچار تحویل در سند است که با تفکیک دارای دو سند خواهد گشت. هر دو سند مذکور از صحت برخوردار است، اگرچه سند اول که به صورت «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ» مشخص می‌گردد دچار هیچ‌گونه تردیدی نبوده و تمامی راویان مذکور در سند در کتب رجال دارای تعدیل می‌باشند، لکن سند دوم که به صورت «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ»

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ «مَشْخَصٌ مِي گَرَدَد، دَر خِصُوصِ سَهْلِ بِنِ زِيَادِ بَا نِگَرَانِي مَوَاجِه مِي بَاشَد. نِکْتَه قَابِلِ تَوِجِه آن اَسْت کِه فُقِيهَانِ رِجَالِي مَعَاصِرِ شِيعَه، صَحَّتِ سِنْدِ رَوَايَاتِي رَا کِه سَهْلِ بِنِ زِيَادِ دَر آن حُضُورِ دَاشْتَه بَاشَد، اَز حَيْثُ وَجُودِ اَيْنِ رَاوِي دِچَارِ خَدِشَه نَمِي شِمَارَنَد.

رَوَايَتِ دُومِ نِيزِ دَارَايِ تَحْوِيلِ دَر سِنْدِ مِي بَاشَد کِه بِه دُو سِنْدِ قَابِلِ تَفْكِيكِ اَسْت. جَالِبِ اَنکِه هَر دُو سِنْدِ اَيْنِ رَوَايَتِ ضَعِيفِ مِي بَاشَنَد. ضَعْفِ اُولِ سِنْدِ اُولِ اَيْنِ رَوَايَتِ کِه بِه صُورَتِ «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ» مَعِينِ مِي گَرَدَد، بِه وَجُودِ مِخْتَارِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ الْمُخْتَارِ دَر سِنْدِ بَا زَمِي گَرَدَد، کِه دَر خِصُوصِ اَيْنِ شَخْصِ هِيچِ گُونِه اِطْلَاعِي دَر کِتَابِ رِجَالِي وَجُودِ نَدَارَد. ضَعْفِ دُومِ اَيْنِ سِنْدِ دَر اِرْتِبَاطِ بَا فَتْحِ بِنِ يَزِيدِ الْجُرْجَانِيِّ مِي بَاشَد کِه اِبْنِ غُضَائِرِي اُو رَا مِجْهُولِ دَانِستَه، وَا سِنَادِ بِه اُو رَا غَيْرِ قَابِلِ قَبُولِ مِي شِمَارَد. (ابن غُضَائِرِي، 1364ق، ج 5، ص 13) اَز دِیگَرِ اصْحَابِ کِتَابِ رِجَالِ ثَمَانِيَه نِيزِ تَنهَا اِعلامه حَلِي، نَامِي اَز اَيْنِ رَاوِي بِه مِیَانِ آوَرْدَه وَ هِمَانِ قِضَاوَتِ اِبْنِ غُضَائِرِي رَا تَکْرَارِ مِي کِنَد. (حَلِي، 1411ق، ص 247) سِنْدِ دُومِ اَيْنِ رَوَايَتِ نِيزِ کِه بِه صُورَتِ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ» مَعِينِ مِي گَرَدَد، عِلاوَه بَرِ ضَعْفِ حَاصِلِ اَز وَجُودِ فَتْحِ بِنِ يَزِيدِ الْجُرْجَانِيِّ دَر ضَمْنِ اَن، بِه جِهَتِ ذِکْرِ اسامی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِي الرَّازِي وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ» دِچَارِ ضَعْفِ مِي بَاشَد؛ چِراکِه کِتَابِ هَايِ هِشْتِ گَانَه رِجَالِي دَر خِصُوصِ اَيْنِ دُو رَاوِي، خَالِي اَز هَر گُونِه اِطْلَاعِي اَسْت.

سِنْدِ رَوَايَتِ سُوْم، کِه بِه صُورَتِ «عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ» اَسْت، بِه جِهَتِ وَجُودِ دُو رَاوِي، دَارَايِ ضَعْفِ سِنْدِ اَسْت. دَر کِتَابِ هَايِ هِشْتِ گَانَه رِجَالِي، هِيچِ اِطْلَاعِي دَر مِوَرَدِ الْحُصَيْنِ بِنِ عَمْرٍو وَجُودِ نَدَارَد؛ هِمَانِ طُورِ کِه دَر اَيْنِ کِتَابِ هَا دَر خِصُوصِ يَحْيَى بِنِ سَعِيدِ بِه ذِکْرِ نَامِ جَدِّ، کِنِيَه، سَالِ وِفاتِ وَ شِغْلِ اُو، بَدُونِ اَنکِه تَوْصِيفِي اَز وِثَاقَتِ يَا عَدَمِ وِثَاقَتِ اُو اِرَائَه شَدَه بَاشَد، اِشارَه شَدَه اَسْت. (شِیخِ طُوسِي، 1381ق، ص 321؛ اِبْنِ دَاوَدِ، 1383ق، ص 374؛ حَلِي، 1411ق، ص 264) عِلاوَه بَرِ اَنکِه، سِخْنِ اميرالمُؤْمِنينِ دَر اَيْنِ رَوَايَتِ، بِه نَقْلِ اَز اَبُو مُوسَى اشعري بِيانِ گَرْدِيدَه اَسْت کِه بَرِ ضَعْفِ رَوَايَتِ خِوَاهدِ اَفزُود.

سِنْدِ رَوَايَتِ چِهَارْمِ نِيزِ تَحْوِيلِي بُوْدَه وَ بِه دُو سِنْدِ تَبْدِيلِ مِي گَرَدَد. هَر دُويِ اَيْنِ اسنادِ تَحْوِيلِي، اَز دَرجَه صَحَّتِ وَ اِعْتِبَارِ بَرِ خُورْدَارِ مِي بَاشَنَد. اُولينِ سِنْدِ اَيْنِ رَوَايَتِ کِه عِبَارَتِ اَسْت اَز «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ اِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

أَلْحَسَنُ بْنُ رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ «بِأَيْهِ مَشْكَلِي مُوَاجِهَ نَيْسْت، دَر حَالِي كِه سَنَدِ دُومِ رَوَايَتِ يَعْنِي «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَلْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ» اَز حَيْثُ حَضُورِ اِبْرَاهِيمِ بْنِ هَاشِمِ (بَدْرِ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمِ) دَر مَنْظَرِ پَارِه‌ای اَز فَقِيهَانِ قَابِلِ مَنَاقِشَه مِی‌بَاشَد؛ اِگَر چِه عَلِيّ التَّحْقِيقِ اَيْنِ مَنَاقِشَه قَابِلِ دِفَاعِ اسْتِ.

### ارزیابی متون احادیث

دَر رَوَايَتِ صَحِيحَةُ اُولِ، سَخْنِ اَز زَنِي اسْتِ كِه مَرْدِي بَه اَو نَظَرِ حَرَامِ دَاشْتَه وَ اَو رَا مَورِدِ تَعْرِضِ قَرَارِ دَادَه اسْتِ. اَيْنِ زَنِ دَر هَنگَامِ دِفَاعِ اَز عَرَضِ وَ اَبْرُويِ خُودِ، مَبَادِرْتِ بَه پَرْتَابِ سَنگِ نَمُودَه كِه مَنجَرِ بَه قَتْلِ مَرْدِ نَابِكَاَرِ شَدَه اسْتِ. مَطَابِقِ اَيْنِ رَوَايَتِ، چَنِينِ زَنِي مَحْكُومِ بَه قِصَاصِ نَخَوَاهَدِ بُوَد؛ چَرَاكِه اَيْنِ مَرْدِ نَابِكَاَرِ مَهْدُورِ الدِّمِ اسْتِ وَ خُونِ اَو هَدْرِ مِی‌بَاشَد.

رَوَايَتِ ضَعِيفَةُ دُومِ دَر مَورِدِ فَرْدِي اسْتِ كِه بَرَايِ دَزْدِي يَافِجُورِ، بَدُونِ اِذْنِ صَاحِبِ خَانَه بَه خَانَه وَارِدِ شَدَه وَ كِشْتَنِ اَو اَز سَويِ صَاحِبِ خَانَه بَدُونِ كِيفْرِ قِصَاصِ شَمْرَدَه شَدَه اسْتِ.

سَخْنِ دَر رَوَايَتِ ضَعِيفَةُ سَومِ، اَز حَكْمِ فَرْدِي اسْتِ كِه بِيگَانَه‌ای رَا دَر حَالِ زَنَا بَا هَمْسَرِ خُودِ مِی‌بَايَدِ وَ اَو رَا بَه قَتْلِ مِی‌رِسَاَنَد؛ كِه قِضَاوَتِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینِ دَر اَيْنِ مَورِدِ، قِصَاصِ اَيْنِ فَرْدِ اسْتِ مَگَرِ اَنكِه بَتَوَانَدِ چَهَارِ شَاهِدِ بَرِ اَيْنِ اِدْعَايِ خُودِ- زَنَايِ مَقْتُولِ بَا هَمْسَرِ قَاتِلِ- بَه مَحْضَرِ دَادِگَاهِ بِيَاوَرَدِ.

اِمَامِ صَادِقِ (ع) مَطَابِقِ رَوَايَتِ چَهَارْمِ كِه صَحِيحَه مِی‌بَاشَد، دَاسْتَانِي رَا دَر خُصُوصِ سَعْدِ بْنِ عِبَادَه (اَز اَصْحَابِ بَاوْفَايِ پِيَاْمَبْرِ اَكْرَمِ، وَ اَز بَزْرگانِ اَنْصَارِ) نَقْلِ مِی‌فَرْمَايَدِ. وَفَقِ اَيْنِ دَاسْتَانِ، سَعْدِ بْنِ عِبَادَه دَر پَاسِخِ بَه اَيْنَكِه: «چِنَانچِه بَه چِشْمِ خُودِ زَنَايِ مَرْدِي رَا بَا هَمْسَرِ خُودِ بِيِنِي، چِه خَوَاهِي كَرْد؟» سَخْنِ اَز كِشْتَنِ مَرْدِ زَنَاكَارِ مِی‌گُويَدِ. اَيْنِ پَاسِخِ بَا اِعْتِرَاضِ رَسُولِ اللَّهِ مَواجِه مِی‌شُودِ كِه: «اَي سَعْدِ، پَسِ قَانُونِ الهِي دَر اَيْنَكِه بَرَايِ اِجْرَايِ حَلِّ زَنَا بَايَدِ چَهَارِ شَاهِدِ عَادِلِ شَهَادَتِ بَدَهْنَدِ، چِه مِی‌شُود؟» سَپَسِ پِيَاْمَبْرِ گَرَامِي اِسْلَامِ، ضَابِطَةُ عَامِّ حَاكِمِ بَرِ تَمَامِي رَوَابِطِ دَر دَوْلَتِ اِسْلَامِي رَا بِيَانِ مِی‌فَرْمَايَدِ: «خُودَانَدِ بَرَايِ هَرِ جَرْمِي جَرِيْمَه‌ای قَرَارِ دَادَه اسْتِ، وَ بَرَايِ كِسيِ كِه قَوَانِينِ الهِي رَا زِيرِ پَا بَگُذَارَدِ، نَيْزِ جَرِيْمَه‌ای تَعْيِينِ كَرْدَه اسْتِ.»

### جمع صحیح میان احادیث، و نتیجه‌گیری

ماجرای مذکور در روایت چهارم به خوبی میزان اهتمام پیامبر اکرم (ص) را نسبت به احترام به قوانین حکومتی، حتی برای کسانی که بر حق بوده و دچار بحران و اضطراب روحی شده‌اند، نشان می‌دهد. در منطق حکمرانی رسول‌الله، هیچ کس حق ندارد با آنکا به علم و یقین خود نسبت به ارتکاب سرقت، یا زنا، یا ارتداد، یا... دست به اقدام زند و به اجرای حدود الهی بپردازد، بلکه جهت اجرای حدود شرعی، بایستی اقدام به اقامه دعوی در محاکم قانونی، و اقامه بینه محکمه‌پسند- دو یا چهار شاهد عادل، حسب اقتضای پرونده- کند و حق شخصی خود، یا حق عمومی جامعه را تنها از مجاری قانونی مطالبه کند. در غیر این صورت، خود او نیز گرفتار محاکمه و جریمه قانونی خواهد گشت؛ اگرچه در عالم واقع، در خصوص عملی که انجام داده، بر حق بوده باشد.

ناسازگاری حکم فقهی مورد اشاره، با این اصل جاری در حاکمیت اسلامی، بی‌نیاز از توضیح بیشتر است. از سوی دیگر، آن حکم نیز مستند به سه روایت است که یکی از آن‌ها صحیح می‌باشد؛ اگرچه دو روایت دیگر ضعیف‌اند.

مطابق گزارش صاحب جواهر، محقق حلی به عنوان پیشواز فقه شیعه، و به تبع ایشان سایر فقیهان امامیه، در جمع میان این چهار روایت، چنان حکمی را صادر کرده‌اند؛ لکن به نظر می‌آید به خوبی می‌توان به گونه دقیق‌تری به جمع میان این چهار روایت پرداخت، که علاوه بر دقت فنی بالاتر، با روح قانون‌گرای سیره حکومتی رسول‌الله نیز در تعارض واقع نشود.

برای فهم بهتر مسئله، و راهیابی دقیق‌تر به حکم مطلوب و مطابق مبانی پذیرفته شده، باید ابتدا به تفاوت آشکار میان «جواز اقدام به قتل زانی و زانیه از سوی شوهر، بدون مراجعه به دادگاه صالحه» و میان «کیفر قتل زانی و زانیه توسط شوهر، بدون حکم دادگاه صالحه» توجه کرد. به روشنی قابل مشاهده است که این دو، دو مسئله مستقل‌اند که فقط در موارد ویژه با یکدیگر مرتبط می‌گردند. با تفکیک این دو مطلب از یکدیگر، به وضوح می‌توان دید که حکم مستفاد از روایات فوق در هر یک از این دو، کاملاً منطبق با روح قانون‌گرایی مشهود در سیره رسول‌الله است.

روایت آغازین، اساساً از محل بحث اجنبی می‌باشد. آنچه در این حدیث، مجاز شمرده شده است، دفاع زن از خود در برابر هجوم مرد فاجر می‌باشد. تردیدی در جواز دفاع فرد از خود در جامعه قانون‌گرا وجود ندارد، لکن از این روایت نمی‌توان جواز قتل فرد زانی توسط شوهر زن را استفاده کرد.



صد البته روایت دوم بر جواز اقدام شوهر به قتل مرد زانی دلالت دارد؛ زیرا تعبیر «لَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ» به روشنی عدم کیفر شوهر را در این اقدام، بدون حکم دادگاه ثابت می‌کند. این روایت می‌تواند معارض روایت چهارم تلقی گردد.

سومین روایت، به وضوح ناظر به حکم «کیفر قتل...» می‌باشد، در حالی که روایت چهارم ناظر به «عدم جواز قتل...» است، و بین این دو حکم تفاوت آشکاری است. چنین این چهار روایت در کتاب مرجعی همچون جواهر را، شاید بتوان بیانگر ترتیب این چهار در منظر فقها دانست، و ای کاش فقیهان شیعه، روایت چهارم را در مرتبه اول می‌نشانند تا این تفکیک برای آن بزرگان بهتر نمایانده شود. بر این اساس، سه سؤال مطرح است:

1. آن‌گاه که زنی مورد تهاجم مرد فاجری قرار بگیرد، آیا جایز است به هر نحو ممکن از خود دفاع کند، اگرچه این دفاع منجر به قتل غیر عمدی فاجر گردد؟ پاسخ این سؤال، مطابق روایت اول مثبت است.

2. آن‌گاه که مردی با این منظره دردناک مواجه شود که بیگانه‌ای با همسر شرعی او در حال زناست، چه می‌تواند بکند؟ آیا جایز است خود دست به اقدامی بزند و مرد و زن زناکار را به جزای این عمل شنیع برساند؟

پاسخ این سؤال، مطابق روایت صحیحه چهارم، آن است که خیر؛ این مرد اجازه اقدام خودسرانه ندارد و باید از مجاری قانونی اقدام کند. او باید با اقامه بینه شرعی به استیفای حق به غارت رفته خویش پردازد. اگرچه مطابق روایت ضعیفه دوم، اگر اقدام به قتل خودسر کرد، عقوبتی نخواهد داشت.

بر اصولیان پوشیده نیست که در این مسئله، با تعارض دو روایت مواجهیم که یکی صحیحه است و دیگری ضعیفه؛ بدون تردید صحیحه مقدم است و ضعیفه، قدرت معارضه با صحیحه را نخواهد داشت. در نتیجه حکم صحیحه به عنوان حکم الله جریان خواهد داشت، که همانا عدم جواز اقدام خودسرانه است.

3. آن‌گاه که مردی، زن و مردی را کشته باشد و در دادگاه ادعا کند که این مرد، بیگانه‌ای است که با زن شرعی من مشغول زنا بوده و من هر دوی آن‌ها را به جزای این عمل شنیعشان رسانده‌ام، حکم قانونی چه می‌باشد؟

پاسخ این سؤال، مطابق روایت سوم آن است که قاتل بر صدق ادعای خویش باید بینه شرعی اقامه کند. در غیر این صورت، به جرم قتل دو انسان بی‌گناه مجرم شناخته می‌شود و محکوم به قصاص خواهد گشت.

در این حالت نیز، تبرئه شدن او تنها از جرم قتل نفس است، لکن جرم اقدام غیر متکی به حکم دادگاه به جای خود باقی است؛ چراکه مطابق سخن رسول الله، در روایت چهارم<sup>1</sup>، قانون شکنی و اقدام خودسر جرمی مستقل است و کیفری مجزاً خواهد داشت. از سوی دیگر، چنین استتاجی در صورتی است که ضعیفه سوم را در تعارض با صحیحه چهارم قرار ندهیم و آن را بر جواز اقدام خودسر حمل نکنیم؛ در غیر این صورت، در تعارض صحیحه چهارم با ضعیفه سوم، آنکه پیروز است، همانا صحیحه چهارم خواهد بود.

مشاهده می شود که هر سه حکم کاملاً با روح قانون گرای حاکم بر حکومت رسول الله مطابقت دارد و هیچ گونه تنافی و تعارضی میان چهار روایت مورد بحث وجود ندارد.

#### منابع

1. ابن داود حلی؛ رجال ابن داود؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1383ق.
2. ابن غضائری، احمد بن حسین؛ رجال ابن الغضائری؛ مؤسسه اسماعیلیان، قم، 1364ق.

---

1. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حُدًّا وَجَعَلَ عَلَيَّ مِنْ تَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ حُدًّا.

3. ابن هشام، السيرة النبوية؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، بي تا.
4. حلي، جعفر بن حسن؛ شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام؛ الطبعة الثانية، قم: مؤسسه اسماعيليان، 1408ق.
4. حلي، حسن بن يوسف بن علي بن مطهر؛ رجال العلامة الحلي؛ قم: دار الذخائر، 1411ق.
5. خميني، سيد روح الله الموسوي؛ تحرير الوسيه؛ الطبعة الاولى، قم، مؤسسه دار العلم، بي تا.
6. شيخ حر عاملي؛ وسائل الشيعه؛ قم: مؤسسه آل البيت، 1409ق.
7. شيخ صدوق؛ من لا يحضره الفقيه؛ قم: جامعه مدرسين، 1413ق.
8. شيخ طوسي؛ التهذيب؛ تهران: دار الكتب الاسلاميه، 1365ش.
9. \_\_\_\_\_؛ رجال الشيخ الطوسي؛ نجف: انتشارات حيدرئيه، 1381ق.
10. شهيد ثاني، زين الدين بن علي بن احمد العاملی؛ رسائل الشهيد الثاني؛ قم: مكتب الاعلام الاسلامي، 1421ق.
11. \_\_\_\_\_؛ الروضة البهية في شرح اللمعة دمشقيه؛ الطبعة الاولى قم: مكتبة الداوري، 1410ق.
12. عطاردی، عزيز الله؛ مشكاة الانوار؛ ترجمه عطاردی، ج1، تهران: نشر عطارد، 1374ش.
13. غفاری، علي اكبر؛ من لا يحضره الفقيه؛ ترجمه غفاری، ج1، تهران: نشر صدوق، 1367ش.
14. شيخ ثقة الاسلام كليني؛ الكافي؛ تهران: دار الكتب الاسلاميه، 1365ش.
15. نجفی، محمد حسن بن باقر بن عبد الرحيم؛ جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام؛ الطبعة السابعه، بيروت- لبنان: دار احياء التراث العربي، بي تا.
16. نوري، محمد موسی؛ قانون ملاری در سیره نبوی؛ مجلة معرفت، شماره 86، بهمن 1383.